

ستاره

مجموعه

واژه‌سازی در زبان فارسی

یک انکاره نظری

حسین سامعی

واژه‌سازی در زبان فارسی

یک انگاره نظری

واژه‌سازی در زبانِ فارسی
یک انگارهٔ نظری

حسین سامعی

تجرب

تهران ۱۳۹۵

سرشناسه:	سامعی، حسین، ۱۳۳۲-
عنوان و نام پدیدآور:	واژه‌سازی در زبان فارسی: یک انگاره نظری/ حسین سامعی.
مشخصات نشر:	تهران: کتاب بهار، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	چهارده، ۱۲۵ ص.
فروست:	دستور زبان فارسی؛ ۳.
شابک:	کتاب بهار؛ ۱۱.
وضعیت فهرست‌نویسی:	۰۷-۹۶۸۳۳-۶۰۰-۹۷۸: ۱۱۰۰۰۰ ریال
موضوع:	فیبا
موضوع:	کتابنامه: ص. ۱۱۳.
موضوع:	نمایه.
موضوع:	فارسی - اشتقاق
موضوع:	Persian language--Word formation
موضوع:	فارسی - واژه‌شناسی
موضوع:	Persian language--Lexicology
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۵ آو ۲/س PIR2V4
رده‌بندی دیویی:	۴۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۴۲۱۴۶۸۲

تتمه‌بهار

حسین سامعی

واژه‌سازی در زبان فارسی: یک انگاره نظری

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۵۰۰

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: دریچه کتاب (سعید صدقی)

طراحی جلد: پاشا دارابی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ و مخصوص کتاب بهار است

مراکز فروش: کتاب‌فروشی توس (۱۰۰۷ ۴۶ ۶۶)، کتاب‌سرای افتخارزاده (۹۵ ۵۸ ۹۵ ۶۶)

نشر چاپار (۸۸ ۸۹ ۹۶ ۸۰)

کتاب بهار (۰۹۱۲ ۱۲۲ ۶۰۰۸)

ketabebaharpub94@gmail.com

با ادای احترام به خاطره آموزگارانم

سیدصادق گوهرین

امیرحسین جهانبگلو

علی محمد حق شناس

فهرست

یادداشت		یازده
علائم و اختصارات		سیزده
جدولِ علائمِ آوانگاری		سیزده

بخش اول: مقدمه

۱. طرح موضوع		۳
۲. مفروضات پایه		۵
۱-۲ واژه		۵
۲-۲ ساختِ واژه		۹
۳-۲ طبیعی بودن		۱۰
۴-۲ توصیف		۱۲
۵-۲ زبانِ فارسی		۱۲
۳. تاریخِ مباحثِ واژه‌سازی		۱۴
۱-۳ مطالعاتِ واژه‌ساختی در زبان‌شناسی همگانی		۱۴
۲-۳ مطالعاتِ واژه‌ساختی در زبانِ فارسی		۱۷

بخش دوم: نظام زبان

۴. زبان و ساخت و کارِ آن		۲۳
۱-۴ تعریفِ زبان		۲۳

۲۴		۲-۴ ساختارِ زبان
۲۶		۵. بخش‌های زبان
۲۶		۱-۵ نظامِ آوایی
۲۶		۲-۵ نظامِ معنایی
۲۶		۳-۵ نظامِ دستوری
۲۷		۴-۵ واژگان
۳۰		۵-۵ نحو
۳۱		۶-۵ تصریف
۳۱		۷-۵ واژه‌سازی
۳۲		۸-۵ شکلی‌دستور

بخش سوم: نظام واژه‌سازی

۳۷		۶. قواعد واژه‌سازی
۳۷		۱-۶ شکلی‌قاعده
۳۸		۲-۶ عنصرِ متغیر
۳۹		۳-۶ عنصرِ ثابت
۴۱		۴-۶ عنصرِ رابط
۴۲		۷. فرایندهای واژه‌سازی
۴۲		۱-۷ فرایندی با یک عنصرِ متغیر و یک عنصرِ ثابت
۴۵		۲-۷ فرایندی با دو عنصرِ متغیرِ ناهم‌گون
۴۶		۳-۷ فرایندی با دو عنصرِ متغیرِ هم‌گون
۴۸		۴-۷ رابطه‌فرایندها
۵۱		۸. واژه‌سازی و بخشِ واجی
۵۵		۹. واژه‌سازی و بخشِ معنایی
۵۸		۱۰. واژه‌سازی و نوعِ دستوری
۶۲		۱۱. واژه‌سازی و نحو
۶۵		۱۲. واژه‌سازی و تصریف
۶۷		۱۳. واژه‌سازی و واژگان
۶۸		۱۴. قاعده‌سازی

۷۴		۱۵. واژه گردانی
۷۴		۱-۱۵ نوواژه سازی
۷۷		۲-۱۵ نهادی شدگی
۷۸		۳-۱۵ واژه گردانی

بخش چهارم: فرایندهای واژه سازی در فارسی

۸۷		۱۶. فرایند عنصر ثابت و ستاک
۸۷		۱-۱۶ فرایند عنصر پیشین + ستاک
۹۲		۲-۱۶ فرایند ستاک + عنصر پسین
۱۰۰		۳-۱۶ فرایند ستاک + عنصر ثابت مضاعف
۱۰۲		۱۷. فرایند ستاک ۱ + ستاک ۲: $[x, y]$
۱۰۴		۱۸. فرایند ستاک + ستاک: $[x, x']$
۱۰۵		۱-۱۸ دو ستاک متفاوت
۱۰۷		۲-۱۸ دو ستاک یکسان
۱۰۸		۳-۱۸ دو ستاک مشابه
۱۱۰		۱۹. سخن پایانی
۱۱۳		کتاب شناسی
۱۱۹		نمایه

یادداشت

اثر حاضر متن کامل، و تقریباً بدون تغییر، رساله دکتری نویسنده است که در سال ۱۳۷۵ در گروه زبان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به راهنمایی زنده‌یاد دکتر علی محمد حق‌شناس، دکتر علی‌اشرف صادقی، و دکتر محمدرضا باطنی از آن دفاع شد. نویسنده خود را همواره وام‌دار دانش، سعه‌صدر، و راهنمایی‌های بی‌دریغ آنان می‌داند و به شاگردی آنان مباهات می‌کند.

هم‌چنین لازم است از آقای مهندس احمد خندان که امکان چاپ این کتاب را فراهم کردند صمیمانه سپاس‌گزاری کنم.

حسین سامعی

مهرماه ۱۳۹۵

علائم و اختصارات

x, y, x'	عناصرِ متغیر	N	اسم
α	عنصری متغیر یا ثابت	A	صفت
a	عنصرِ ثابت	V	فعل
c	همخوان	Pr	گزاره
v	واکه	Ad	قید
f	تکواژ / عنصرِ صفر	Nu	عدد
—	مرزِ سازه‌ها	In	صوت
*	ساختِ غیرِ دستوری	Ge	مضاف‌الیه
		C	همخوانِ مقدّر

جدولِ علائمِ آوانگاری

واکه‌ها

/bord/	برد	ُ	o	/pir/	پیر	ی	i
/do/	دو	و		/del/	دل	َ	e
/mâ/	ما	ا	â	/ke/	ه (ناملفوظ) که		
/now/	نو	و=	ow	/dard/	درد	َ	a
				/tur/	تور	و	u

چهارده واژه‌سازی در زبان فارسی

همخوان‌ها

/zâher/	ظاهر	ظ		/par/	پر	پ	p
/šir/	شیر	ش	š	/bur/	بور	ب	b
/može/	مژه	ژ	ž	/mâr/	مار	م	m
/čarm/	چرم	چ	č	/daf/	دف	ف	f
/jeld/	جلد	ج	j	/vâm/	وام	و	v
/yek/	یک	ی	y	/târ/	تار	ت	t
/kar/	کر	ک	k	/tarz/	طرز	ط	
/gur/	گور	گ	g	/deh/	ده	د	d
/qâr/	غار	غ	q	/nur/	نور	ن	n
/qir/	قیر	ق		/râh/	راه	ر	r
/xâm/	خام	خ	x	/lor/	لر	ل	l
/ba'd/	بعد	ع	'	/sols/	ثلث	ث	s
/ma'mur/	مأمور	ء		/sir/	سیر	س	
/adab/	ا(آغازی) ادب			/sâf/	صاف	ص	
/harf/	حرف	ح	h	/zalil/	ذلیل	ذ	z
/mâh/	ماه	ه		/zard/	زرد	ز	
				/zarar/	ضرر	ض	

نشانه‌های دیگر

مرز میان دو هجا: خانه‌سازی

/xâ.ne.sâ.zi/

هجای تکیه‌بر: ممنونم

/mam'nunam/

بخش اول

مقدمه

۱. طرح موضوع	۳
۲. مفروضات پایه	۵
۱-۲ واژه	۵
۲-۲ ساخت واژه	۹
۳-۲ طبیعی بودن	۱۰
۴-۲ توصیف	۱۲
۵-۲ زبان فارسی	۱۲
۳. تاریخ مباحث واژه‌سازی	۱۴
۱-۳ مطالعات واژه‌ساختی در زبان‌شناسی همگانی	۱۴
۲-۳ مطالعات واژه‌ساختی در زبان فارسی	۱۷

۱ طرح موضوع

۱-۱ موضوع این کتاب «توصیف فرایندهای طبیعی واژه‌سازی در زبان فارسی» است. این کتاب بر آن است تا خطوط کلی واژه‌سازی طبیعی زبان فارسی را از دیدگاهی علمی مورد مطالعه قرار دهد و، از طریق تحلیل داده‌ها، به فرایندها و قواعد حاکم بر ساخت کلمات ترکیبی (complex) فارسی پردازد و، در این میان، برخی از مسائل واجی، نحوی، و معنایی واژه‌سازی فارسی را مورد بحث قرار دهد.

۲-۱ این بررسی به‌طور خاص به فرایندهای عمده واژه‌سازی در انواع دستوری اسم، صفت، و قید می‌پردازد؛ کلیشه‌های نحوی (اصطلاحات و تعبیرات)، افعال -به‌اصطلاح- پیش‌وندی و مرکب، و نیز حروف مرکب در این تحلیل وارد نمی‌شوند. تمایز عمده این دو گروه از کلمات در آن است که:

الف) قواعد حاکم بر ساخت اسم‌ها، صفت‌ها، و قیدها عمدتاً با قواعد حاکم بر ساخت‌های نحوی متفاوت است، به‌طوری‌که در این موارد می‌توان از ساخت‌ها و قواعدی صحبت کرد که، نسبت به ساخت‌های نحوی، «طبیعت متفاوتی» دارند؛ و همین «طبیعت متفاوت» است که ما را به اختصاص بخشی مستقل برای واژه‌سازی، جدا از بخش نحو، در مدل دستوری خود، سوق می‌دهد.

ب) قواعد حاکم بر ساخت اصطلاحات، افعال پیش‌وندی و مرکب، و نیز حروف مرکب عمدتاً از سنخ قواعد نحوی است و، بنابراین، با قواعد انواع دستوری پیش‌گفته

متفاوت است. مثلاً، رابطه میانِ فرا و رفتن، در فرارفتن، یا حرف و زدن، در حرف زدن، رابطه‌ای است که، به ترتیب، میانِ وابسته‌های قیدی و مفعولی با فعل برقرار می‌شود، به طوری که این وابسته‌ها، هم‌چون هر واحد نحوی مستقل دیگری، خود قابلِ بسط نیز هستند: فراتر رفتن، حرفی زدن. این حکم در موردِ حروفِ مرکب نیز صادق است: حرفِ اضافه به سویی می‌تواند به صورت‌های به این سویی یا به آن سویی به کار رود.

۲ مفروضات پایه

طرح این موضوع، یعنی «توصیف فرایندهای طبیعی واژه‌سازی در زبان فارسی»، مستلزم وجود و قبول مفاهیمی است که در این جا برخی از آن‌ها توضیح داده می‌شوند.

۱-۲ واژه

۱-۱-۲ صرف کاربرد اصطلاح «واژه‌سازی» مستلزم دو فرض اولیه است:

(الف) چیزی به نام «واژه» (یا «کلمه») وجود دارد؛ و

(ب) حداقل برخی از مصادیق آن دارای «ساخت» هستند.

۲-۱-۲ در زبان‌شناسی جدید، مفهوم «واژه» یا «کلمه» به دلیل ابهام آن غالباً کنار گذاشته شده است.^۱ برخی از نظریه‌های زبان‌شناسی، در تحلیل‌های خود، هیچ سطح مستقلی برای کلمه در نظر نگرفته‌اند. ساخت‌گرایان آمریکایی (بلومفیلد، هریس، نایدا، و هاکت) تکواژ (morpheme) را اساس تمام تحلیل‌های خود قرار داده‌اند. مارتینه (۱۹۶۰) ترجیح می‌دهد نقشی را که سنت‌های دستوری به کلمه اختصاص می‌دهند میان دو سطح monème و syntagme قسمت کند - هرچند که در نوشته‌های متأخرتر خود (۱۹۸۹: ۱۲۸ و ۱۲۹) ناچار می‌شود بیش از پیش به مفهوم کلمه توسل جوید. نظریه

(۱) این وضع پس از سال ۱۹۷۰ و پس از انتشار مقاله «اشاراتی بر اسم‌گردانی» (چامسکی ۱۹۷۰) تغییر کرد؛ نگاه کنید به ۱-۳.

زایشی - جانشین ساخت‌گرایی آمریکایی - نیز در مدل دستوری خود جای مستقلی را به کلمه اختصاص نمی‌دهد. در این نظریه - و به‌ویژه مدل کلاسیک آن - ساخت دستوری در سه سطح واج‌شناسی، نحو، و معناشناسی تحلیل می‌شود و هم‌چنان در میان دو سطح گروه و تکواژ هیچ سطح دیگری قرار ندارد. با این همه، در دهه‌های اخیر، اهمیت کلمه در مطالعات دستوری افزایش یافته‌است و زبان‌شناسانی مانند آرونوف (مک‌کارتی ۱۹۹۲) یا کیپارسکی (کاتامبا ۱۹۹۳) - درست به‌مانند نظریات سنتی‌تر - به کلمه نقشی کلیدی در مدل‌های دستوری و صرفی خود می‌دهند و کلمه را واحد اصلی تحلیل‌های «مورفولوژیک» می‌دانند.

۲-۱-۳ این تنوع آراء و روش‌ها بدین علت است که تعریف کلمه همیشه معضل اصلی نظریه‌های زبان‌شناسی بوده‌است و زبان‌شناسی جدید نتوانسته‌است به تعریفی از کلمه دست یابد که به‌طور عام در همه زبان‌ها مصداق داشته باشد. در برخی زبان‌ها پدیده‌هایی وجود دارند که اهل آن زبان‌ها آن‌ها را «کلمه» تلقی می‌کنند، اما یا ساخت آن‌ها با تعاریف ارائه‌شده تطبیق نمی‌کند و یا معادل آن‌ها در زبانی دیگر با زنجیره‌ای مطابقت دارد که در آن زبان بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از یک کلمه به شمار می‌رود. در زبان ترکی، زنجیره چهارتکواژی *ev-ler-in-de* یک «کلمه» محسوب می‌شود، اما معادل فارسی آن، در خانه‌شان، دو کلمه و معادل انگلیسی آن، *in their house*، سه کلمه فرض می‌شود. کلمه فارسی می‌رفتم در انگلیسی با سه کلمه *I was going* مطابقت دارد. صورت‌های تفضیلی در فرانسه و بخشی از واژگان انگلیسی با افزودن کلمه‌ای پیش از صفت ساخته می‌شوند که در فارسی تنها بر بخشی از یک کلمه (یعنی یک‌وند) مطابقت می‌کند: به ترتیب، *plus beau* و *more beautiful* در برابر زیباتر.^۱ بدین ترتیب، به نظر می‌رسد نمی‌توان تعریفی از «کلمه» به دست داد که در همه زبان‌ها معتبر باشد، جز آن‌که «کلمه آن چیزی است که سخن‌گویان یک زبان آن را کلمه می‌دانند» (بائر ۱۹۸۳: ۹). و البته چنین تعریفی در تحلیل‌های زبان‌شناختی اعتباری ندارد.

۲-۱-۴ با این همه، نمی‌توان هیچ «واقعیتی» برای مفهوم کلمه قائل نشد، زیرا شواهد و

(۱) زنجیره‌های فارسی فکر می‌کنم و فرانسه *je pense* کاملاً هم‌معنا هستند و هریک نیز از دو کلمه (اگر در این‌جا از مفهوم فعل مرکب صرف‌نظر کنیم) تشکیل شده‌است، اما کلمات یک‌به‌یک بر هم انطباق ندارند.

دلایلی متعددی مبنی بر وجود مستقل چنین واحدی در یک زبان وجود دارد (حتی زبان‌شناسانی که قائل به سطح کلمه در مدل‌های دستوری خود نیستند در گفتمان علمی خود به‌وفور کلمه «کلمه» را به کار می‌گیرند و در توضیح نظریه خود از آن استفاده می‌کنند). عمده این دلایل عبارت‌اند از:

۱) کلمه در نگرش اهل هر زبانی به زبان خود جای مسلمی دارد. سخن‌گویان یک جامعه زبانی، حتی افراد بی‌سواد، می‌توانند میان کلمه و جز آن مرزی قائل شوند. ساپیر (۱۹۲۱: ۳۴) معتقد است که اقوام وحشی نیز در شم زبانی خود برای کلمه ارزشی معادل یک واحد زبانی مستقل قائل هستند. او به سخن‌گویان یک زبان غیرمکتوب اشاره می‌کند که می‌توانند، تقریباً بدون مشکل، جمله‌ای را کلمه به کلمه، به صورت شمرده، ادا کنند، حال آن‌که در تجزیه کلمه به عناصر کوچک‌تر آن با اشکال مواجه می‌شوند.

۲) کلمه حوزه عمل کرد برخی از قواعد واجی زبرنجیری است.

تکیه، در زبان‌هایی که دارای تکیه ثابت هستند (مانند فارسی یا عربی)، عاملی است برای تحدید کلمه (اتکینسون ۱۹۸۹: ۱۳۸؛ بائر ۱۹۸۳: ۲؛ لاینز ۱۹۶۸: ۲۰۴ و ۲۰۵؛ میلانیان ۱۳۵۰: ۷۰-۷۳). حتی در زبان‌هایی که در آن‌ها جایگاه تکیه ثابت نیست (مانند انگلیسی) هر کلمه تنها با یک تکیه قوی مشخص می‌شود، به‌طوری‌که به تعداد تکیه‌های قوی موجود در یک عبارت کلمه در آن عبارت وجود دارد (باین همه، این یک اصل عام نیست و زبان‌هایی وجود دارند، مانند فرانسه، که در آن‌ها «کلمه» فاقد تکیه است). آن‌چه در فارسی صورت بی‌آب و علف را در عبارت بیابان بی‌آب و علف معادل یک صفت واحد می‌سازد این واقعیت است که تنها یک هجای آن، یعنی هجای آخر، تکیه پذیرفته است: /bi.ʔâ.bo.ʔa.laf/ (میلانیان ۱۳۵۰: ۷۱).

درنگ یا درنگ بالقوه را نیز برخی از زبان‌شناسان (میلانیان ۱۳۵۰: ۷۰-۷۳؛ لاینز ۱۹۶۸: ۱۹۹-۲۰۰؛ اکائر ۱۹۷۳: ۲۵۵-۲۵۶) عاملی در تشخیص کلمه می‌دانند، هرچند لاینز آن را بیش‌تر ملاکی روش‌شناختی به شمار می‌آورد تا نظری، و اکائر نیز وجود آن را در زبان‌هایی نظیر فرانسه، که در آن‌ها عناصر نحوی زنجیره‌های واجی نسبتاً پیوسته‌تری پدید می‌آورند و در آن‌ها مرز واژه‌ها به راحتی مشخص نمی‌شود، نامشخص‌تر و دیریاب‌تر می‌بیند. به عقیده میلانیان، درنگ بالقوه «میان بخش‌های یک کلمه، مثلاً هجاهای کلمه بسیط یا تکواژهای کلمه مرکب یا مشتق هرگز میسر نیست». بدین ترتیب است که زنجیره واجی /man.zur.dâ.ram/، بدون توجه به تعداد و جایگاه تکیه‌های

اصلی و صرفاً بر مبنای جایگاه درنگ بالقوه، به صورت /man zur dâram/ و /manzur/، در خط فارسی - به ترتیب - من زور دارم و منظور دارم، ادا می‌شود (حق شناس ۱۳۵۶: ۱۲۸).

دامنه عمل پدیده هماهنگی واکه‌ای، در زبان‌هایی که در آن‌ها چنین پدیده‌ای وقوع پیدا می‌کند، نیز کلمه است (اتکینسون ۱۹۸۹: ۱۳۸؛ بائر ۱۹۸۳: ۹؛ لاینز ۱۹۶۸: ۲۰۴ و ۲۰۵). در فارسی گفتاری نیز، مثلاً، کلمه بچه /bačče/ در ترکیب باوند جمع ساز -ها به صورت [bačcâhâ] درمی‌آید، حال آن‌که در زنجیره بچه‌هاج وواج ماند قاعده هماهنگی واکه‌ای عمل نمی‌کند.

۳) علاوه بر عناصر زیرزنجیری، برخی از قواعد واجی زنجیری نیز در حوزه کلمه عمل می‌کنند. در زبان آلمانی، مثلاً، خشی شدگی /t/ و /d/ تنها در پایان کلمه رخ می‌دهد (دوکرو ۱۹۷۲: ۲۵۷) - هرچند صرف وقوع چنین پدیده‌هایی را در مرز زنجیره‌های زبانی می‌توان دلیل کافی برای ورود آن‌ها به حوزه مطالعات زیرزنجیری دانست.

۴) به گفته ماتیوز، برخی از پدیده‌های صرفی (morphological)، مثلاً جمع اسم، در دامنه کلمه روی می‌دهد (بائر ۱۹۸۳: ۸). برای مثال، وقتی در فارسی دو کلمه نیت و سوء نیت را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که جمع اولی صورت بی قاعده نیت است، حال آن‌که جمع دومی صورت با قاعده سوء نیت‌ها. به عبارت دیگر، کلمه است که در معرض تغییرات مختلف تصرفی و واژه‌سازی قرار می‌گیرد. در واقع، کلمه حوزه اعمال فرایندها و قواعد صرفی است (نگاه کنید به کاتامبا ۱۹۹۳: ۱۱۲). یعنی قواعد حاکم بر هم‌نشینی سازه‌های کلمه اساساً متفاوت با قواعد حاکم بر ترکیب سازه‌های جمله است.

۵) آن‌چه کلمه خوانده می‌شود دارای ساختمان به هم پیوسته و تفکیک‌ناپذیر است، یعنی نمی‌توان هیچ عنصر دیگری را به درون آن وارد ساخت و یا بخشی از آن را در درون عبارت جابه‌جا کرد. مثلاً، در فارسی، نمی‌توان فردا را به صورت *فرهادا جمع بست و یا به جای عبارت گوجه‌فرنگی‌ای خریدم گفت *گوجه‌ای خریدم فرنگی (در فارسی، در مواردی، صفت می‌تواند از گروه اسمی وابسته به فعل خارج شود و پس از فعل قرار بگیرد، مانند کتاب خوبی خواندم و کتابی خواندم خوب). بنابراین، کلمه را می‌توان در درون جمله جابه‌جا کرد، اگر که روابط میان کلمات کمابیش یکسان باقی بماند (اتکینسون ۱۹۸۹: ۱۳۵)، حال آن‌که سازه‌های کلمه چنین قابلیت ندارند. براین اساس

نیز می‌توان نتیجه گرفت که وابسته‌های نحوی کلمات همیشه در مرز آن‌ها قرار دارند و نه در میان عناصر سازنده آن‌ها (میلانیان ۱۳۵۰: ۷۰). بنابراین، شاید بتوان کلمه را واحدی دانست که مستقلاً در فرایندهای نحوی شرکت می‌کند، واحدی که می‌تواند پذیرنده نقش نحوی مستقلی باشد و دارای یک برچسب نحوی مشخص است، یعنی به یک نوع دستوری، هم‌چون اسم، فعل، یا حرف، متعلق است و، بسته به این‌که به چه نوعی تعلق داشته باشد، می‌تواند در تمام جایگاه‌هایی که اعضای آن نوع قرار می‌گیرند بنشیند.

۶) به گفته میلانیان (۱۳۵۰: ۷۰-۸۰)، آن‌چه کلمه را برجسته می‌کند نه صورت، بلکه کارکرد ویژه آن است: کلمه واحدی «معنی‌دار» است، حاکی از انتخابی واحد، بسیط، و یک‌پارچه از سوی گوینده در محور جانشینی، در نقطه تلاقی این محور با محور هم‌نشینی. به همین علت است که مثلاً، در فارسی، زن‌پدر یک کلمه است، نه صرفاً به دلیل عمل‌کرد قاعده «فکِ اضافه»، بلکه به دلیل وجود انتخابی واحد از سوی گوینده. براین‌اساس، شاید بتوان گفت که همین «کارکردبخشی» و همین «انتخاب» از سوی گوینده است که حتی به ترکیبی نحوی نخست حیثیت یک کلمه را می‌بخشد و سپس نشانه‌های صوری لازم برای «کلمه شدن» را با آن همراه می‌کند. براین‌اساس، هر کلمه ناظر بر یکی از تجربه‌های گوینده است در برخورد با جهان.

۲-۲ ساخت واژه

دومین فرض، به هنگام کاربرد اصطلاح «واژه‌سازی»، وجود ساخت برای — دست‌کم — برخی از کلمات است. منظور از ساخت، در این‌جا، وجود دو یا چند واحد است که براساس طرح و الگویی معین در کنار یک‌دیگر، روی محور هم‌نشینی، قرار گرفته‌اند و مجموعاً یک «کلمه» یا «واژه» را می‌سازند. از آن‌جاکه واژه‌سازی بحثی است در تحلیل دستوری زبان، بنابراین واحدهای سازنده یک ساخت، یا واژه، باید ضرورتاً از عناصر تجزیه اول زبان باشند، یعنی نشانه‌های دارای صورت واجی (دال) و محتوای معنایی (مدلول)، هم‌چون تکواژ، واژه، گروه، و جز آن. براین‌اساس، کلمات گلستان، می‌رفتم، آب‌زیرکاه، جاسیگاری، یا من‌درآوردی، در زبان فارسی، دارای ساخت هستند. در کنار کلمات دارای ساخت، طبعاً، دسته دیگری از کلمات هستند که فاقد ساخت‌اند، یعنی قابل تجزیه به عناصری متعلق به تجزیه اول زبان نیستند. کلماتی مانند گل، آب، یا من، در

سطح دستور، قابل تجزیه به عناصر دیگری نیستند و تنها از یک واحد تشکیل شده‌اند، هرچند ساخت واجی دارند.^۱

۲-۳ طبیعی بودن

۲-۳-۱ الگوهای حاکم بر ساخت کلمات را از دو دیدگاه می‌توان مورد توجه قرار داد: الگوهای طبیعی و الگوهای «ساختگی». الگوهای طبیعی مبتنی اصول حاکم بر ساخت واژه‌های موجود و نحوه شکل‌گیری واژه‌های تازه است - به‌صورتی که در دانش زبانی (توانش) سخن‌گویان یک زبان یافت می‌شود. در این حالت ما با مکانیسم‌های ساخت کلمه در کارکرد طبیعی زبان مواجهیم. در این محدوده، اساساً، می‌توان مشاهده کرد که چگونه اهل زبان به نیازهای واژگانی خود - که اصلاً و عمدتاً در نتیجه پیدایش مفاهیم تازه در یک زبان پدیدار می‌شوند - پاسخ می‌گویند. پاسخ‌گویی اهل زبان به این نیازها عمدتاً به سه شیوه انجام می‌گیرد:

(۱) وام‌گیری واژگانی؛

(۲) ایجاد تغییرات دستوری و معنایی در واژه‌های موجود؛ و

(۳) ساخت واژه‌های تازه.

هرسه این شیوه‌ها به‌طور طبیعی در زبان رخ می‌دهند، اما شیوه سوم مبتنی بر الگوهای معینی است که بخشی از ساختمان دستوری زبان را تشکیل می‌دهند.

۲-۳-۲ فرایندهای ساختگی مبتنی بر آن دسته از الگوهای ساخت واژه است که برطبق «تصمیمی» معین و «هدفی» ازپیش‌تعیین شده شکل می‌گیرند. در این حال ما با روندی «برنامه‌ریزی شده» برای رفع نیازهای واژگانی جامعه زبانی مواجهیم. با این حال، برنامه‌ریز در اجرای برنامه خود می‌تواند به فرایندهای طبیعی نیز، کلاً یا جزئاً، مراجعه کند و از آن‌ها بهره گیرد (برنامه‌ریز ممکن است فرد باشد و یا سازمانی رسمی یا

(۱) در ادامه این بحث، دو عبارت تقریباً مشابه در دو معنای متفاوت به کار گرفته شده‌اند. ساخت واژه یا ساخت‌واژه (در انگلیسی morphology) اصطلاحی است عام ناظر بر هرگونه فرایند شکل‌گیری واژه‌ها، از جمله تصریف واژه‌های موجود (نگاه کنید به ۵-۶)، که از ترکیب سازه‌ها (تکواژه‌ها)ی مختلف پدید می‌آیند. واژه‌سازی (در انگلیسی word-formation) زیرمبحثی در ساخت‌واژه است که به شکل‌گیری واحدهای واژگانی می‌پردازد (نگاه کنید به ۵-۷).

غیررسمی). او، درعین حال، حق خود می‌داند که، از سویی در این فرایندهای طبیعی «دخالّت» کند و آن‌ها را متناسب با «تصمیمات» خود تغییر دهد و، از سوی دیگر، از روش‌هایی استفاده کند که اساساً به‌طور طبیعی از سوی اهل زبان به کار گرفته نمی‌شوند. در مورد نخست می‌توان، در فارسی، به ساخت واژه‌هایی هم‌چون برق‌کافت و یونیدن (معادل‌های، به ترتیب، *electrolysis* و *ionize* در انگلیسی) اشاره کرد که، هرچند ساخت هر دو از قواعدی طبیعی در زبان فارسی تبعیت می‌کند، اما به دلیل غرابّت عناصر به کاررفته در آن‌ها (کافت واحدی است تاریخی / گویشی که در فارسی معیار امروز وجود ندارد، و یون واژه‌ای است غیرفارسی و چنین واژه‌هایی معمولاً در این ساخت‌ها وارد نمی‌شوند) نمی‌توانند به‌صورتی طبیعی تولید یا ادراک شوند. در مورد دوم می‌توان به فرایندهایی هم‌چون «اختصارسازی» یا «سرواژه‌سازی» اشاره کرد: واژه‌های *OPEC* در انگلیسی یا ساف در فارسی نه از طریق فرایندهای طبیعی و توسط اهل زبان بلکه توسط فرد، گروه، یا سازمانی معین، با تصمیم قبلی، ساخته شده‌اند. درواقع آن‌چه را که فرایندهای اختصاصاً «ساختگی» می‌خوانیم شیوه‌هایی هستند برای «فشرده‌سازی» واژه‌ها یا ترکیبات نحوی موجود، بدون هیچ‌گونه تغییر معنایی، که سپس به واژگان وارد می‌شوند یا - به اصطلاح - واژه‌گردانی می‌شوند. بنابراین، در این حالت نه با واژه‌سازی بازای مفاهیم تازه (یا موجود)، بلکه با واژه‌سازی بازای واژه‌ها و عبارات موجود روبه‌رو هستیم (البته نوعی از اختصارسازی به‌طور طبیعی نیز در زبان رخ می‌دهد. آن‌چنان‌که، در فارسی، سانتی متر به سانت یا، در انگلیسی، *laboratory* به *lab* تبدیل می‌شود. باین‌همه، در این جا نیز واژه‌هایی تازه «ساخته» نشده‌اند، بلکه نوعی تغییر واجی - و نه فرایند واژه‌ساختی - موجب پیدایش این صورت‌ها شده‌است). پس این فرایندها، درواقع، نوعی تغییر شکل واجی واژه‌ها و عبارات موجود هستند که در کنار سایر تغییرات واجی - بدون توجه به مقاصد خاص سخن‌گو - موجب واژه‌گردانی واژه‌های موجود یا ترکیبات نحوی طولانی‌تر می‌شوند. در این روند برنامه‌ریزی شده، حتی هنگامی هم که استفاده از فرایندهای طبیعی مطرح است، غالباً باز همین استراتژی بر روند واژه‌سازی حاکم است: واژه‌هایی تازه ساخته می‌شوند تا جایگزین واژه‌های دیگری شوند که به دلایل مختلف - جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، زیبایی‌شناختی، و حتی زبان‌شناختی - چندان «قابل قبول» تلقی نمی‌شوند.

پس وجه تمایز این دو روند نه وجود دو شیوه متفاوت بلکه وجود دو هدف، رویکرد،

و استراتژی متفاوت است. براین اساس، اصطلاح «واژه‌سازی» می‌تواند دارای دو معنا باشد: ساخت واژه به‌طور طبیعی متناسب با پیدایش یا ورود مفاهیم تازه به زبان؛ و ساخت واژه به‌طور ساختگی متناسب با اهداف خاص سخن‌گو یا انتظارات او از زبان. آنچه در دنباله این گفتار از اصطلاح «واژه‌سازی» افاده می‌شود مفهوم نخست آن است.

۴-۲ توصیف

هدف ما در این جا کشف و توصیف علمی قواعد و اصول حاکم بر واژه‌سازی فارسی است، به‌دوراز هرگونه انتخابی میان این قواعد برحسب برخی اصول اجتماعی یا موازین زیبایی‌شناختی. غرض این است که نشان داده شود فارسی‌زبانان، در محدوده مورد مطالعه، چگونه واژه تازه تولید می‌کنند و یا چگونه واژه‌هایی را که می‌شنوند - به‌لحاظ ساخت - ادراک می‌کنند و قاعده حاکم بر ساخت واژه‌ها چگونه شکل می‌گیرد. بنابراین، روشن کار در این جا «توصیفی» است، نه «تجویزی»: ما نمی‌گوییم واژه «باید» چگونه ساخته شود، بلکه صرفاً می‌خواهیم نشان دهیم چه ساختی دارد. بدین ترتیب، این روش با رهیافت‌های مبتنی بر برنامه‌ریزی زبانی نیز متفاوت است: برنامه‌ریزی زبانی دخالت عمده و آگاهانه در مسیر عادی و طبیعی زبان است برحسب اهدافی معین که جامعه زبانی خواهان دست‌یابی به آن‌هاست.

۵-۲ زبان فارسی

۵-۲-۱ «زبان فارسی» مفهومی است کلی مشتمل بر گونه‌های زبانی متعددی که از حدود هزار سال پیش در یک پهنه جغرافیایی وسیع برای مقاصد مختلف اجتماعی یا ادبی به کار گرفته می‌شده‌اند. این گونه‌های مختلف به‌لحاظ الگوهای ساخت واژه یا اصول حاکم بر آن‌ها ممکن است با یک‌دیگر بسیار متفاوت باشند. بنابراین، مسلماً ما با نظام‌های واژه‌سازی مختلف - هرچند کمابیش شبیه یک‌دیگر و دارای عناصر مشترک متعدد - مواجه هستیم که هریک نیازمند توصیف جداگانه‌ای است. آنچه در این جا موضوع مطالعه است، گونه معیار - نوشتاری یا گفتاری - زبان فارسی است، یعنی آن گونه‌ای که زبان رسمی جامعه ایران است و در آثار ادبی و گفتارهای رسمی به کار گرفته می‌شود. این گونه خود حاصل یک فرایند تاریخی طولانی است، لذا عناصر تاریخی و

گویی متعددی را - به ویژه در حوزه واژگان - به طور هم زمان در خود دارد: به طوری که تفکیک نظام های واژه ساختی مختلف، در واژگان آن، غالباً بسیار دشوار و گاه غیر ممکن است. با این همه، تمام این عناصر مختلف المنشأ در این گونه زبانی در کنار یک دیگر قرار دارند و مطالعه آن ها در چهارچوب ساخت های همین گونه انجام می گیرد، یعنی در این چهارچوب که یک سخن گوی کنونی فارسی معیار آن ها را به کار می گیرد یا دریافت می کند. در نتیجه، آن دسته از کلمات این گونه که الگوهای حاکم بر ساخت آن ها منحصرأ در چهارچوب گونه، گویش، یا زبانی دیگر قابل توجیه و توضیح هستند، واحدهای بسیط یا فاقد ساخت واژه ساختی به شمار می روند و در این جا مورد بحث قرار نمی گیرند - خواه آن کلمات اصلاً فارسی باشند یا وام گیری شده، کهنه باشند یا نو.

۲-۵-۲ بسیاری از الگوها و فرایندهای واژه ساختی عربی (و، در مواردی بسیار محدود، ترکی، انگلیسی، و فرانسه) برای سخن گویان فارسی معیار آشنا و قابل درک و تحلیل هستند و در ساخت کلمات تازه نیز به کار گرفته می شوند. برخی از این الگوها در فارسی بسیار زایا هستند، نظیر آنچه در ساخت کلمات زبانی یا خویت و، در حد کمتری، در کلمه فوتبالیست مشاهده می شود. طبعاً صرف این وضع به معنای حضور این فرایندها در نظام واژه سازی فارسی است و قرضی بودن آن ها تعلق شان را به زبان فارسی منتفی نمی سازد.